بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

بحث ما در تعليم علوم واجب بود و اينكه آيا دليلي داريم كه تعليم علوم واجب -علومي كه تحصيل آن براي ديگران واجب است- براي كساني كه شرايط تعليم را دارند، واجب است يا نه؟ بحث در اصل وجوب بوده و ویژگی‌های وجوب بحث بعدي است.

بحث مفصلي راجع به حرمت تعليم علوم محرمه و وجوب تعليم علوم واجب داشتيم که می‌توان ادله‌ای اقامه كرد براي اينكه تعليم علوم واجب، واجب است:

# ادامه بررسی دلایل وجوب تعلیم واجب

دليل سوم اين بود كه عقل فراهم كردن مقدمات اطاعت براي ديگران را تحسین می‌کند، به این دلیل هم اشكال كرديم عقل تحسین می‌کند، اما وجوب و اينكه حكم مستقلي داشته باشد كه واجب است، دلالت نمی‌کند.

پس وجوب تعليم علوم واجبه اين ادله را دارد:

1. مقدمه واجب که گفتيم اينجا مصداق آن نيست،
2. عون بر برّ و تقوي که گفتیم بیش از استحباب را نمی‌رساند،
3. حكم عقل به حسن تهيه مقدمات اطاعت مولا، که دلالت بر حکم وجوبی نمی‌کند.

اين سه دليل را بحث كرديم.

دليل اول را با بحث‌های مفصلي كه داشتيم، كنار گذاشتيم اما دو دليل با بحث اينجا ربط دارد، منتهي هیچ‌کدام دلالت بر وجوب نمی‌کند، درست است که استادي و فرد عالمي اعتقادات يا احكام و علومي كه به شخص مكلف واجب است تحصيل بكند را می‌داند و سرمايه آن را دارد، آموزش به فردي كه اين تحصيل براي او واجب است، چيز خوبي است؛ عون بر برّ و تقوي يا تهيه مقدمات اطاعت مولا است اما هیچ‌کدام دلالت بر وجوب نمی‌کند؛ براي اينكه **«تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى‏»**(مائده/2) را مفصل بحث كرديم که فقط دلالت بر استحباب می‌کند، اين حكم عقلي هم كه با ملازمه حكم شرع می‌شود، بیش از استحباب را نمی‌رساند. اما اينكه واجب است مقدمات اطاعت ديگران را فراهم بكنیم، حكم مستقل عقلي نداريم يا حداقل براي ما محرز نيست و همين شك كافي است، ولی حسن اصلي و حسن رجحانی آن قطعي است، حسن الزامي آن مشكوك است اما حسن رجحاني آن قطعي است و با حكم ملازمه، استحباب شرعي می‌شود؛ چون «كلما حكم به العقل حکم به الشرع» اين نكته مهمي هست و در بحث‌های فقهي و اصولي کمتر مطرح می‌شود؛ قاعده ملازمه اين است كه «كلما حكم به العقل حكم به الشرع» اگر به‌صورت قطعي عقل حكم به چيزي كرد شرع هم آن را تأييد می‌کند؛ اين كبراي كلي است كه بحث ملازمه است؛ اما صغرا كه حكم عقل باشد عقل حكم به حسن و قبح می‌کند که صغرا می‌شود با حكم قطعي عقل صغرا می‌شود و بعد از اينكه حكم ثابت شد، می‌گوییم «كلما حكم بالعقل حكم بالشرع» درنتیجه شرع هم اين حكم را از باب مولويت تنفيذ می‌کند، يعني حكم شرعي می‌شود و آثار حكم شرعي بر آن مترتب می‌شود و عقاب و ثواب دارد، مثل خطاب لفظي می‌شود.

# حسن و قبح عقلی

نكته‌ای وجود دارد که در حسن عقل و قبح ظلم معمولاً الزامي به ذهن می‌آید، ولي در حقيقت در هر يك از اين دو، دو نوع حكم داريم؛ گاهي رجحاني و ترجيحي است، گاهي الزامي، اين هم گاهي ترجيحي و گاهي الزامي است. در بحث حدود گفتيم قاعده‌ای به نام وجوب حفظ نظام داریم نه نظام اسلامي، يك نظام اجتماعي و وجوب دفع هرج‌ومرج که به آن قاعده اختلال نظام می‌گویند، قاعده اختلال نظام در فقه قاعده خيلي مهمي است در بسياري از جاها مورد تمسك قرار می‌گیرد، مثلاً در بحث يد، اينكه يد اماره ملكيت است، يكي از ادله آن در خود روايت هم آمده است، می‌گوید، يد اماره ملكيت است، اين كتاب كه دست كسي است يقين نداريم كه مال اوست، گاهي اطمينان هم نداريم خيلي وقت‌ها شك داريم كه معامله می‌کنیم ولي می‌گویند يد اماره ملكيت است، براي اينكه «لولا ذلك لما قام لمسلمين سوق» اگر این‌طور نباشد در بازار اختلال پيدا می‌شود چرا عده‌ای بايد قاضي بشوند؟ به این دلیل كه اگر نشوند اختلال نظام پیش می‌آید، قضا پشتوانه حفظ نظام اجتماعي است، قاعده اختلال نظام قاعده خيلي مهمي است و به این دلیل كه عقل می‌گوید حفظ نظام اجتماعي لازم است، شرع هم با قاعده ملازمه اين را تأييد می‌کند قاعده شرعي و از قواعد عمومي شرع می‌شود.

## نكته

نكته‌ای كه سابق می‌گفتم با اينجا هم تناسب دارد كه حكم عقل به‌عنوان يك حكم قطعي كه صغرا براي قاعده ملازمه می‌شود، هميشه به حسن يا قبح الزامي نیست، مثلاً اعمالي كه موجب اختلال نظام جدي می‌شود و وقتي به آن اعتناء نشود جامعه به هم می‌ریزد؛ مثلاً اگر در تهران از فردا صبح كسي رعايت چراغ‌قرمز نكند، يك اختلال نظام خيلي جدي به وجود می‌آید، گاهی هم رعايت بعضي از قواعد راهنمايي و رانندگي راندمان و رفت‌وآمد را تصحيح می‌کند و بهتر می‌شود و اما اگر رعايت نشود، هرج‌ومرجی پیش نمی‌آید، ازاین‌جهت حكم عقل گاهي به حسن يك عمل در حد الزام است، گاهي در حد رجحان است، آنجايي كه الزامي باشد با قاعده ملازمه به وجوب يا حرمت می‌رسد، آنجایی كه ترجيحي باشد به استحباب يا كراهت می‌رسد، اين یک نکته در قاعده اختلال نظام است که نكته كلان و كلي است كه «كلما حكم به العقل حكم به الشرع» به‌عنوان يك كبراي عقلي كه حكم شرع توليد می‌کند ضميمه به صغرا می‌شود، منتهي صغرا حكم عقل است و بايد ببينيم حكم عقل در چه درجه‌ای است، اگر درجه الزامي است، نتيجه‌ای كه از صغرا و كبرا بيرون می‌آید، حكم الزامي شرعي است. اگر حكم حسن ترجيحي است نتيجه استحباب می‌شود. در بحث‌های قبلي فقه التربيه از این قاعده استفاده كرديم که بعضي از آداب تعليم يا تعلمي كه مثلاً در منيه المريد و این‌ها آمده است هيچ دليل شرعي بر آن نداريم، ولي عقل مستقلاً می‌فهمد كه اين يك ادب ترجيحي است و لذا با قاعده ملازمه می‌شود بگوييم اين يك ادب اسلامي است. يكي از جاهايي كه علم تأثير می‌گذارد اين است كه كشف بكند كه اين روي اين ادب يا راه تأثيرگذار است و عقل به‌طور قطعي و مستقل قطعي بفهمد كه اين رجحان عقلي دارد، آنجا با قاعده ملازمه در تعليم و تعلم و امثال این‌ها استحباب پيدا می‌کند، اين يك بحث كلي است. اينجا هم همين را می‌گوییم. اينكه با قطع‌نظر از دليل لفظي و آيه و قرآن انسان زمینه‌سازی بكند كه ديگران اطاعت خود را انجام بدهند حسن اين مسلماً حكم عقل هست، اما اين حكم عقل مستقل در حد حسن الزامي است يا ترجيحي؟ ترديدي وجود دارد. نتيجه تابع اخص مقدمات است؛ مسلماً رجحان دارد اما اينكه در اين رجحان الزام هم باشد خيلي روشن نيست، همین‌که روشن نباشد، كنار می‌رود. فهم قطعي عقل اين است كه اين كار خوب است، با الزام قاعده ملازمه به حكم شرعي در حد استحباب و رجحان می‌رسیم نه در حد الزام و لذا تعليم علوم به ديگران، علومي كه تحصيل آن براي ديگران واجب يا مستحب است براي کسانی كه توانايي بر تعليم دارند، رجحان و استحباب دارد به دليل «**تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى**» و حكم عقل، اما الزامي نيست، پس وجوب را ثابت نكرد، ولي رجحان را اثبات می‌کند.

سؤال:؟...

جواب: مگر من مسئول ديگران هستم كه به تكليف خود عمل بكنند؟ نكنند، عقل چنین چيزي نمی‌فهمد. ارشاد جاهل و این‌ها را بايد بحث بكنيم كه در چه حدي وظيفه داريم.

# ادله روایی

دليل ديگر رواياتي است كه در بحث حرمت تعليم محرمات بررسي سندي و دلالي كرديم، منتهي یک‌بار ديگر از منظر بحث تعليم واجبات، علوم واجب، مجدداً می‌بینیم. چند روايت در اين باب هست كه همه يك مضمون دارند با مقداری تفاوت كه به مناسبت بحث سابق اين روایت‌ها را خوانديم و یک‌بار هم تكرار می‌کنم، بحث‌های سندي را تكرار نمی‌کنم.

## روايت اول:

روايت اول كه به خاطر علي ابن ابي حمزه بطائني اشكال سندي داشت كه مفصل بحث كرديم؛ سمعت اباعبدالله (ع) يقول «**مَنْ عَلَّمَ خَيْراً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ قُلْتُ فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَهُ قَالَ إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ**»[[1]](#footnote-1) اگر او هم با واسطه به ديگري آموزش بدهد آيا اولي باز هم در اين سهيم است حضرت مي‌فرمايد: «**إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ**» اگر ده واسطه بخورد يا هزاران نفر را آموزش بدهد باز شخص اولي در ثواب اين امر سهيم است، «**قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ**».

## روايت دوم:

روايت ديگر كه سند آن معتبر است از امام باقر (ع) است، «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَا يُنْقَصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئا**»[[2]](#footnote-2) كه بحث كرديم.

## روايت سوم:

روايت سوم **«الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ**»**[[3]](#footnote-3)** کسی كه راهنمايي بكند مثل اين است كه خودش انجام داده است که سند ندارد.

## روايت چهارم:

چهارم كه در سند آن ارسال هست، «**لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةِ حَقٍّ يُؤْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَخَذَ بِهَا**»[[4]](#footnote-4) حرف حقي بزند كه ديگري آن را ياد بگيرد و عمل بكند «**َانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَخَذَ بِهَا**».

## روايت پنجم:

روايت پنجم که ظاهراً معتبر باشد اين است «**أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ هُدًى**» اگر سنت هدايت بگذارد «**كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْ‏ء**»[[5]](#footnote-5) و باب ضلال هم ادامه آن هست.

تا اينجا روايت دوم و پنجم درست بود.

## روايت ششم:

روايت ششم به نحوي درست است، دارد كه «**لَيْسَ يَتْبَعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ**» بعد از مرگ چيزي عايد انسان نمی‌شود مگر «**صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَ سُنَّةُ هُدًى سَنَّهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ وَ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ**»[[6]](#footnote-6).

## روايت هفتم:

روايت هفتم «**مَنِ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ عَدْلٍ فَاتُّبِعَ كَانَ لَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا**»[[7]](#footnote-7) كه ظاهراً معتبر مي باشد.

## روايت هشتم:

روايت هشتم كه شايد معتبر باشد «**مَنْ عَمِلَ بَابَ هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِه‏»[[8]](#footnote-8)**

اين 8 روايت در اين باب با اين بحث ارتباط دارد، اینکه می‌شود به این‌ها تمسك كرد براي اينكه بگوييم تعليم علوم واجب، اموري كه براي ديگران واجب است و امور خير، واجب است يا نه، نیاز به بررسی دارد.

## بررسی دلالی روایات

اين روايات به چند دسته تقسيم می‌شود، در بعضي از روايات دارد «**مَنْ عَلَّمَ خَيْراً**» تعبير تعليم آمده، در بعضي از جاها به جاي خير تعبير باب هدي دارد، «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى**» یعنی راه هدايتي را به ديگران نشان بدهيم.

تعبير ديگر «**الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ**» راهنما دارد نه تعليم كه راهنمايي بر كار خير مقداری اعم از تعليم است، تعليم اين است كه فرد نمی‌داند و به او ياد می‌دهد اما راهنمايي ممكن است بداند ولي غافل باشد و به نحوي توجه و تنبه بدهد دايره آن اعم است.

تعبيري كه در روايت چهارم آمده است «**لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةِ حَقٍّ**» دارد كه «**يُؤْخَذُ بِهَا**» سخني كه می‌گوید و ديگري در مقام عمل از آن بهره می‌گیرد اين هم اعم از تعليم است ممكن است ياد بدهد، ممكن است موعظه بكند، يادآوري بكند، تنبه بدهد، تذكر بدهد، اين «**الدَّالُّ**» يا **«بِكَلِمَةِ حَقٍّ يُؤْخَذُ بِهَا»** که ديگران از آن استفاده می‌کنند دایره آن از تعليم اعم است.

تعبير پنجم «**أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ هُدًى**» كسي كه سنت و شيوه هدايتي را پایه‌ریزی بكند اعم از اين كه ياد بدهد، راهنمايي بكند يا سنتی را پايه می‌گذارد، روشي را مرسوم می‌کند مثلاً سنت عزاداري، كه اين تعبير «**سَنَّ سُنَّةَ هُدًى**» در روايت پنجم، ششم و هفتم آمده است.

تعابيري كه داريم يكي تعليم است، تعليم خير يا باب هدي، يك تعبير دلالت بر خير بود، تعبير سوم، حرف حقي بزند، «**كَلِمَةِ حَقٍّ يُؤْخَذُ بِهَا**» تعبير چهارم «**سَنَّ سُنَّةَ هُدًى**» تعبير پنجم «**مَنْ عَمِلَ بَابَ هُدًى**» که تقريباً اينجا از خاص به عام می‌رویم، تعلیم آموزش دادن است، دلالت بر خير و «**كَلِمَةِ حَقٍّ**» دلالت بر خير هم اعم از آن است ممكن است با كلام يا رفتار راهي را به ديگري نشان بدهد يا ياد بدهد يا تنبه به آن ببخشد، اين اعم است به لحاظ اينكه می‌تواند زباني و غيرزباني باشد و هم اينكه تعليم باشد يا غير شيوه تعليمي باشد «**كَلِمَةِ حَقٍّ**» زباني است منتهي در غالب تعليم یا موعظه و نصيحت است و باز اعم است پس هردوی این‌ها اعم از آن است البته اگر بخواهيم تنظيم بكنيم و از خاص به عام بدهيم اين است، بعد «**كَلِمَةِ حَقٍّ**» است، بعد دلالت بر خير است چون اين دلالت بر خير اعم از كلمه است كار را هم می‌گیرد.

كلمه نوشته را هم می‌گیرد ولي غير از رفتار است ممكن است با رفتار راه را به ديگري نشان بدهد. اين سه تا از اعم به اخص است، «سن سنة الحسنه» پایه‌ریزی يك سنت نيكو بكند، روشي را مرسوم بكند که ممكن است بگوييم تعليم را هم می‌گیرد؛ چون وقتي چيزي را ياد می‌دهد آن را روش می‌کند، ممكن است بگوييم «سن سنة الحسنه» تعليم و اقسام ديگر را هم می‌گیرد كه اگر اين باشد آن‌وقت «سن سنة الحسنه» به اين معنا اعم از تعليم است گر چه نمی‌شود عين آن سلسله‌مراتب جلو برويم.

سؤال:؟

جواب: نه، در روايت قسيم قرار داده نشده است از راه تعليم «سن سنة الحسنه» باشد يا غير تعليمي باشد اين هم به نحوي اعم است. «**مَنْ عَمِلَ بَابَ هُدًى**» اگر نسخه اين باشد، چون ممكن است اين واقعاً «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى**» باشد در اينجا نسخه‌بدل ندارد، اگر این باشد به آنجا برمی‌گردد، اگر «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى**» همان عمل شخص باشد، بايد بگوييم عملي كه به ديگران الگو می‌دهد كه می‌گوید «**مَنْ عَمِلَ بَابَ هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِه‏»** اگر نسخه علم باشد -كه اينجا نيست- بايد در منابع اصلي بررسي كرد اگر عملَ باشد بايد بگوييم چون حكم اين است كه «**كَانَ لَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِه‏»** بايد بگوييم عمل او عملي است كه در رفتار ديگران تأثير داشته است؛ مثلاً آموزش بوده يا براي ديگران الگو شده و بايد به يكي از انواع ديگر برگردد، بنابراين اگر مَن عَمِلَ باشد، يك معناي عامي می‌گیرد كه تعليم، راهنمايي و الگو دادن را در برمی‌گیرد كه نسخه اين را بايد يك دقتي بكنيم اين روايت، از محاسن برقی نقل‌ شده اخيراً هم چاپ شده، در المحاسن صفحه 27 «في الموضعين من علّمه» می‌گوید در هر دو جا دارد كه نسخه اينجا «**مَنْ عَلَّمَ**» هست و «**مَنْ عَمِلَ»** نیست، همين هم مناسب‌تر است، در پاورقي هم نسخه را آورده است، اختلاف نسخه داستان مفصلي دارد که ان‌شاءالله مناسبت ديگري پيش بيايد 3-4 قاعده مهم در باب اختلاف نسخ دارد كه عرض خواهم كرد، اينجا چون نقشي ندارد و مهم نيست رد می‌شویم، ولي بعضي جاها اين اختلاف نسخه‌ها خيلي تأثيرگذار است، امام در بحث ليالي مقمره شب‌های مهتابي نظري دارند كه می‌گویند احتياط بكنند، روايتي دارد و من به خاطر اختلاف نسخه فتوايي كه حضرت امام دارد را قبول ندارم با اختلاف نسخه اشكال در آن كردند و به نظرم می‌آید همان فتواي مشهور درست باشد، به‌هرحال گاهي اين اختلاف نسخه‌ها خيلي اثرگذار در نتیجه‌گیری است.

آنچه مسلم است اين روايات گرچه به لحاظ دایره فرق دارند و «من سنَ سنة الحسنه» يا دلالت بر خير عام و چيزهاي كلي هستند تعليم هم داخل آن قرار می‌گیرد و سند بعضي از این‌ها درست است، دلالت آن‌ها هم در اصل اينكه می‌گوید وقتي كه انسان كار نيكويي را به ديگران بياموزد، ياد بدهد در ثواب او سهيم است، درست است و اطلاق دارد اينكه دانشي را به او ياد بدهد يا شيوه يك عملي را به او ياد بدهد، فرقي نمی‌کند هر چه باب هدیً يا خير باشد را می‌گیرد منتهي دلالت این روايات فقط در حد رجحان است و وجوبي نمی‌رساند براي اينكه روايت می‌گوید اگر اين كار را بكند **«أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِه‏»** به او هم می‌رسد از آن طرف استفاده حرمت می‌کردیم «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ**» می‌گفت وقتي كه ضلالت را بياموزد، وزر و گناه ديگران هم به او می‌رسد اينكه گناه می‌رسد، عقاب شامل او می‌شود، الزامي است و شوخی‌بردار نيست و لذا حرمت می‌شد اما این‌طرف استحباب است چون به او ثواب می‌رسد، مگر واجب است همه ثواب‌ها به ما برسد، شاید كسي نمی‌خواهد ثواب بكند، اگر انجام بدهد ثواب به او می‌رسد، اين رجحان دارد، اما اينكه الزامي در آن نیست و لذا بين اين دو كفه فرق است در آيه قرآن هم به همين نتيجه رسيديم «**تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى‏**» استحباب و رجحان است ولي «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان‏**» الزام و تحريم است. اينجا هم «سن سنة الحسنه» مستحب است «سن سنة السيئه» حرام است، «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى**» يا «**علّم خيراً**» مستحب است، «**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ**» حرام است و موجب عقاب است.

سؤال:؟

جواب: می‌شود تمسك كرد منتهي باید بگوييم يك امور اجتماعي هست كه بايد آموزش داد، اگر آموزش ندهيد موجب می‌شود افراد ياد نگيرند، نظام جامعه به هم بخورد. می‌شود به آن تمسك كرد، به قاعده اختلال نظام می‌شود تمسك كرد، منتهي نكته‌ای كه وجود دارد اين است كه آن در محدوده‌ای است كه اختلال نظام لازم باشد يعني هر نوع آموزشي كه با آن نظام اجتماعي حفظ می‌شود. می‌خواستم این‌ها را در عناوين ثانوي بگويم ممكن است عناوين ثانويه‌ای الزام بكند از عناوين ثانوي یکی وجوب حفظ نظام است؛ آنجايي كه از این طریق نظام حفظ شود، يكي آنجايي كه با اين تعليم درواقع استقلال مسلمان‌ها حفظ شود، يا جلوي وابستگي مسلمان‌ها يا قتل نفوس گرفته بشود با اين عناوين ثانوي می‌شود پس همین‌الان بگوييم که اين بحث‌هایی كه تابه‌حال می‌کردیم روي عنوان‌های اوليه هست كه می‌خواهیم ببينيم اصل تعليم خير يا واجبات، واجب است يا نه اما به‌عنوان ثانوي در جايي كه موجب حفظ نظام اجتماعي بشود يا موجب دفع شر دشمن یا دفع مفاسد عظيمه‌ای بشود، واجب است. يكي هم تعليم علوم هست، نشر يك دانشي يا آموزش دادن به ديگران واجب بشود آنچه باقی‌مانده كه ان‌شاءالله در جلسه بعد بايد پيرامون آن صحبت بكنيم، بحث ارشاد جاهل است و اينكه آيا در ارشاد جاهل غیر از ادله‌ای كه در اخبار و روايات آمده است چيزي داريم كه دلالت بر وجوب آن بكند يا نه؟ كه ان‌شاءالله جلسه بعد. «**و صلی الله علي محمد و آله الاطهار**»

1. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173. [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان. [↑](#footnote-ref-3)
4. - همان، ص: 173. [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان. ص: 174. [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان، ص: 175. [↑](#footnote-ref-8)